

رمان نوجوان امروز

بهارین نویسنده‌ی شهر

حسین معلّم

برای گروه‌های سنی:

«ه» (سال‌های دبیرستان)

و:

✓ اولیای تربیتی کودکان و نوجوانان

✓ مخاطبان عمومی

سرشناسه	: معلم، حسین، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: بهترین نویسنده‌ی شهر / حسین معلم
مشخصات نشر	: یزد: اندیشمندان یزد، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۰ ص: مصور: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
فروست	: رمان نوجوانان امروز.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۵۷-۰۵-۷
صیغیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: داستان‌های کوتاه فارسی — قرن ۱۴
کتابخانه	: ۱۳۹۲ ع ۹ ب / PIR ۸۳۶۱
رده‌بندی دیوید	: ۶۲/۳۶۸
شماره ثبت کتاب	: ۳۳۸۹۴۴۴



بهترین نویسنده‌ی شهر
(مجموعه رمان نوجوان امروز)

نویسنده: حسین معلم
ویراستار: فاطمه معلم - م. دهقانی محمودی
دبیر مجموعه: آزاد معلم
مدیر هنری: ستاره سادات میرجلیلی
طراح گرافیک و جلد: اسماعیل اشرف
صفحه آرا: فرشته خواجوی
عکاس پروژه: سید مصطفی میرجلیلی
چاپ اول: زمستان ۱۳۹۲ خورشیدی
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
مرکز بخش: یزد ۰۹۱۳۳۷۴۷۱۲۲ - تلفن: ۰۴۵۱۸۲۸۰۴۰۶
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۵۷-۰۵-۷
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

خواهشمند است نظرات خود را در باره‌ی این کتاب، با ذکر نام به صورت پیامک یا ایمیل ارسال فرمایید

پست الکترونیکی: yazdmoallem@gmail.com

پیامک: ۰۹۱۳۳۷۴۷۱۲۲

تقدیم به:

پدر بزرگ و مادر بزرگ نجیب و مهری
که یتیمان را از نوزادی تا اوج بالندگی، هم پدر
هم مادر. گرچه سال‌هاست در مزار سرد خویش
آرمیده‌اند، اما یادشان تا همیشه زنده است...

پیش گفتار

یکی از اهداف سازمان بسیج هنرمندان استان یزد ارتقاء جایگاه ادبیات ستانی است.

در این راستا این سازمان از مدت ها قبل تصمیم داشت؛ مجموعه ای را بنیاد کند که سمن پرهیز از تکرار - و متفاوت از موارد مشابه - بایدها و نبایدهای ادبیات داستانی را به عموم خوانندگان، به ویژه علاقه مندان به نویسندگی آموزش دهد.

بِخمدالله به انجام تمامی ها به بار نشست و کتاب حاضر به سفارش «انجمن ادبیات داستانی» توسط بسیج هنرمندان استان یزد تهیه شد. کتابی که با شیوه ای نو داستان را زیاده داستان آموزش می دهد. و با ایجاد انگیزه در خوانندگان، آن ها را به ساخت هرچه بیشتر داستان ترغیب می کند.

امیدوارم این تلاش مورد رضایت حضرت روحانوار قرار گیرد.

علی محمد پارسایان

مسئول سازمان بسیج هنرمندان استان یزد

۱۳	باور	فصل اوّل
۱۷	دو چشم بینا	فصل دوم
۲۱	تحمل	فصل سوم
۲۹	«نه!»	فصل چهارم
۳۳	صد روز در امامزاده	فصل پنجم
۳۹	بازار	فصل ششم
۴۳	یک صحنه، یک داستان	فصل هفتم
۵۱	دنیای بهتر	فصل هشتم
۵۵	طنز تلخ	فصل نهم
۵۹	تند و پرخاشگر	فصل دهم
۶۳	درس یازم رفت مهم نیست!	فصل یازدهم
۶۹	...	فصل دوازدهم
۷۳	ورس	فصل سیزدهم
۷۷	اتفاق یا مکر است!	فصل چهاردهم
۸۳	کمک، بله، «دیت»!	فصل پانزدهم
۸۹	خانه‌ای با درهای باز	فصل شانزدهم
۹۵	أَلْحَکُمُ لِلَّهِ!	فصل هفدهم
۹۹	بستنی قیفی	فصل هجدهم
۱۰۵	داستان مینی‌مال	فصل نوزدهم
۱۱۳	معلم	فصل بیستم

جلسه‌ی داستان خوانی

جلسه‌ی داستان خوانی بود. داخل حیاط یک خانه‌ی قدیمی، کنار حوض پر از آب وسط حیاط چندین ندلی گذاشته بودند با یک میز کوچک و یک بلند گو. قرار بود از ممتازین بروید تا رختی کارگاه‌های داستان نویسی سطح شهر تجلیل شود و هر کدام جایزه بگیرند.

آخر جلسه، مجری اقامع‌لم را صدا زد تا برود داستانش را بخواند. اقامع‌لم از میان تعدادی از دانش آموزان که به این جلسه آمده بودند، برخاست و با قدم‌های بلند به جایگاه رفت. داستانشی کوتاه بود و زود خوانده شد. حضار کف زدند و زیر لب گفتند: «آفرین...! احسنت...! عالی بود...!»

هنوز صدای کف زدن‌ها و تحسین‌ها شنیده می‌شد که صدای جلیو دوید و پاکتی حاوی جایزه به اقامع‌لم داد.

اقامع‌لم پاکت را گرفت. و دوباره به میکروفون نزدیک شد و گفت: «دانش آموزانم را با خود آورده‌ام، یکی از آن‌ها جزو برگزیدگان بود و جایزه گرفت. دومی جایزه نگرفته است، می‌خواهم جایزه‌ام را به او بدهم، لطفاً به او بدهید.»

دانش آموزی با قدم‌های کوتاه به جایگاه آمد.

آقامعلم با دانش آموز دست داد، دست دیگر را پشت سرش گرفت، سرش را پیش کشید و پیشانی اش را بوسید و جایزه اش را به او داد.

حضار دوباره کف زدند و تمجید کردند: «احسنت...! خوب بود...معلمانه بود...»

نوز حضار کف می‌زدند که آقامعلم به دنبال دانش آموز رفت و هر دو در کنار د نفر دیگر که به نشانه‌ی احترام از روی صندلی برخاسته بودند، نشستند.

آقامعلم روی صندلی جا به جا می‌شد که یکی از دختر خاتمه‌ها که قبلاً داستان را شنیده بود و جایزه اش را گرفته بود، از صندلی پشت سر، کمی به جلو خم شد و پوزخند و در گوش آقامعلم گفت: «ببخشید آقامعلم! چرا جایزه-تون را به سرزنش خودتون بخشیدید؟!»

آقامعلم تبسم کرد و گفت: «ملک میگی محبوبه خانم؟! محبوبه خانم شیرین

زبان! نگران نباش، فردا پس من ازش پس می‌گیرم...!»

دخترخانم دوباره پوزخند زد و گفت: «بپ! این همان، حالا بگید به نظر شما

چه کسی بهترین نویسنده‌ی شهر میشه؟!»

آقامعلم ابرو بالا انداخت و گفت: «عزیزم! این چه مزه! این خودش داستان

داره...!»

در پایان جلسه چند نفر دوره اش کردند و هر کدام سؤالی پرسیدند:

- «استاد! داستان نویسی ذاتیه یا اکتسابی...؟»

- «چرا این عنوان را روی داستان گذاشته بودید...؟»

- «آخرین بار کی بازنویسی کردید...؟»

- «ببخشید استاد! رصد کردن اطلاعات یعنی چه...؟»

آقامعلم در حالی که به پرسش‌ها گوش می‌داد، به مجری و بلندگو نگاه می‌کرد! لحظاتی بعد در حالی که برای پرسش کنندگان سر تکان می‌داد، دوباره خودش را به جایگاه و میکروفون رساند و به مجری گفت: «اجازه هست تا افراد تفرق نشوند چند کلمه اطلاع رسانی کنم؟»

مجری با دست به میکروفون اشاره کرد و گفت: «بله استاد! تمنا می‌کنم...»
 آقامعلم با صدای آرام گفت: «قایل توجه همه‌ی حاضرین، به خصوص عزیزانی که در اردو داستان لاز من پرسیدند:
 عزیزان!

بحمدالله من هم به بیست نفر از شاگردانم - که بیشتر دوست دارم آن‌ها را «همکلاسی» خطاب کنم - موفقی شده ایم پس از شش ماه حضور مستمر در کلاس‌های داستان نویسی، هر کدام به جایگاهی برسیم که به راحتی بتوانیم بنویسیم.

دوستان!

صادقانه اعلام می‌کنم که بیست هم‌دستی من، اکنون بیست نویسنده‌ی نوجوان و تازه کار، اما قدر هستند که اصول فن‌نویسندگی، به ویژه داستان‌نویسی را خوب فرا گرفته اند. همکلاسی‌های من آن قدر در مقوله‌ی نویسندگی توانمند شده‌اند که حالا تشابه و تفهیم «آینه» و «داستان» و «افسانه» و «حکایت» و «روایت» و «گزارش» و «مقاله» و «خطابه»... را می‌دانند. اصل‌های ریز و درشت داستان‌نویسی و کاربرد آن را نیز بوخته‌اند. اصل‌هایی همچون: «سوژه یابی»، «توصیف»، «صحنه»، «کشش»، «تعلیق»، «باورپذیری»، «سیرمنطقی»، «اوج»، «فرود»، «رصد کردن اطلاعات»، «زاویه دید» و مواردی از این دست... بنابراین هرکدام از این عزیزان به راحتی

می‌توانند به جای من به پرسش‌های شما پاسخ دهند.

در همین راستا این مژده را به شما عزیزان می‌دهم که از هفته ی آینده چند ویژه برنامه خواهیم داشت که در آن هر کدام از همکلاسی‌های من بهترین اثر خود را که پس از آموزش‌های لازم خلق کرده‌اند، ارائه می‌دهند. از نظر من نمره ی آخرین داستان هر کدام از این بیست نفر، بیست است! اما به هر حال ما همیم داریم در میان خودمان بهترین بهترین‌ها و به عبارت ساده‌تر: بهترین نویسنده شهر را انتخاب کنیم. سپس آثار همه ی هنرجویان کلاس را در کتابی با همین عنوان «بهترین نویسنده ی شهر» چاپ می‌کنیم تا در اختیار علاقه مندان قرار گیرد. شما می‌توانید به این که پدر یکی از نویسندگان کلاس‌مان از فیلم برداران خوب شهر است، همیم دارد از کلاس ما و آثار نویسندگان کلاس فیلمی بسازد با عنوان «بهترین نویسنده ی شهر...»